مبکر و لیند مهه ده
۱۳۸۷/۲/۱۸
آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: تحفة الاعیان . کاغذ آباری شکری . جلد تیماج زرشکی گردودیه گمنه بیرنگی . جدول بندی به لاجورد و سرخی

مؤلف متن: نامعلوم محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر: ۱۲۸۹ ق نوع خط: نستعلیق متوسط تعداد سطر: ۹

جزء کتب: اخلاق زبان: فارسی عدد اوراق: ۱۴

طول: ۲۰/۵ عرض: ۱۴/۲ شماره عمومی: ۲۷۲۴۲

وقفی / خریداری: آستان قدس رضوی وقف / خریداری تاریخ

ملاحظات

۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ستایش حضرت حکیمی را سزاست که بموجب
حکمت تامه و مصلحت عامه بنای عالم امکان گذاشت
و در ابتدای فطرت نظر عنایت و رأفت دریغ
نداشت نفوس ناطقه را بگوهر گرانمایه عقل آراست

و از

و از آن بعد صدق و بندگی خواست و
صلوات نامحدود و تحیات لا تحصی بر اشرف
موجودات و احسن مخلوقات محمد و آله البرکات
اما بعد بدانکه این رساله شریفه محتویست بر
نکات چند که حکما از قواعد حکمت اخذ کرده اند
و بجهة بزرگان و پادشاهان بطریق سؤال
و جواب ترتیب نموده اند که از مطالعه آن برین
نظر و اصابت رای در امور متعلقه بخود و احوال زیر
دستان بیفزاید و بتحفة الاعیان موسوم ساخته

بر محمد و آل محمد صلوات

بیت محزون ز درگاه امیرالمؤمنین — خسرو صاحب کرم شاهنشه دنیا و دین

یا علی یا دادرس بر دردمان مستمند — یا علی داروی درد بیکسان دردمند

یا علی مشکل گشای مشکل بیچارگان — یا علی ای صاحب عرش و زمین و آسمان

یا علی ای دادرس براستان روز قیام — یا علی ای یاور اسلام ای اول امام

یا علی شیر خدا از سرور هر کائنات — یا علی ای در همه عالم تو کشتی نجات

کن نظر از ابروی بر این حال ما — لطف خود را تو نما یا علی کن حل اشکال ما

گر چه دایم روز و شب لطف تو با ما است — یا که هم در زندگانی هم بروز محشر است

لیک چون ما را ذخیره نیست غیر از گناه — راه دوری پیش باید توشه بی توشه سرگردان

ما همه غرق گناهیم و شفیع ما توی — شیعیان را در دو عالم ضامن بخشش توی

یا علی ما را ز ظالمان دون مکن — از غم دنیا و شر ناکسان محزون مکن

خاندان خویش را زین جمع عاصی شاد کن — جمله ما را ز غمهای جهان آزاد کن

گوش ده اینجا که گر برداشت حق از کسی — نظر شود از هر بلای ناگوار ذلت تر

چون قضا آن سر اندر عیش و نوش روزگار — یا شد از او شه دین محرم سرور دو کار

بار رنج آن زمان را هم از خواری بخت — زار و سرگردان و عریان بود در سرمای سخت

بازرگان حرمله رفت و آمدش شد زیاد — برد آن انگشتانش شاه ولایت را زیاد

خواست با شیر خدا را دنماید آشکار — عزت و ذلت بدست اوست یا پروردگار

بر محمد و آل محمد صلوات

بچه و زن هر یکی آمال خود را کرد فاش / وآن یکی عقری چه مهر شاه وآن یک نان و آش

هر یکی را هر چه اندر دل نهان بودی امید / یک بیک داد آنرا امید و آمالش نوید

الغرض بگذشت شب لیکن بر آنها بود / سخت شب بگذشت و از آنی پیدا شد آن خورشید

معجزات شاه مردان کار خود کردی نهان / راحت از جور و فلک شد پیر مرد ناتوان

دانه دیگر نزد آن یهودی برد و دید / بی محابا همچو روز قبل آنرا هم خرید

پس دلش را آمد و بگرفت از نان و لباس / آنچه را میخواست فرش و خانه و سبل و اساس

روز قبلش بود در دل آرزوی بوریا / بلکه امروز از اساسش تنگ بود در خانه جا

کم کم اهل شهر گردیدند از حالش خبر / عزتش کردند و قرب و جاه افزود از شمر

آنچنانش رفت بالا قرب و جاه و دستگاه / دستگاهش صد هزاران بار بهتر شد ز شاه

پس بنا بنمود عقری از برای دخت خویش / بهتر و مقبولتر از دو علی یکچند بیش

دیگران را هم بطبق وعده کرد امیدوار / هر یکی را داد دستگاهی و مالی بیشمار

گفته اند هر شب جمعه برای دوستها / سرگذشت خویش و معجز کردن مشکل‌گشا

آری آری لطف شاهنشاه کون و مکان / از غم و محنت رهائی داد آن بیچاره را

هر که را شد قلب صاف و دل بلطف دوستی ثابت / یافت از محنت رهائی و مدام فرحت